

بمعنی غالب و درنده سخن خود را بر دیگر میسازد و گویند که اندیشه از کون مختار بر آوردن معنی فکر کردن مجوز تمام  
از خواب و غمزه می ماندن معنی محنت بسیار کشیدن بگویم بودن دو کس معنی همدات بودن دو کس آن  
گویی سر را بر دوو کردن معنی خشمگین شدن و محنت کشیدن تو را کاروت را بنده ساختن بجز  
در عوی انگیزتن معنی دعوی کردن کارگاه بر شمشیر شدن تر راه داشتن معنی خیالی راه و پیشین ستیاه  
آوردن غفلت بر کسی معنی غافل شدن کلاه درستی از بر انداختن خود شدن شکوه تو قیر سنج  
بمعنی افزون گشته تو بر دستمال و ایش سخن کنایه از شاعر در کسبگی با نمودن مقصود خواه کلیجه بر بودن  
زبان آوردن از خورشید اظلی اللسان زبان دان معنی شاعر آسان بشدن آهنگی به عا احوال خود  
برون کسی سر تراش معنی حجامه از آفتاب راز روز و روشن بالا کشیدن معنی قد بر آوردن کسی  
از تیغ آزدو کردن معنی بکشتن خراشیدن عامه است برای هر کس تشنگی و معنی شاعر نگفتنی را کس  
بناید گفت علقه دست و اذن از دانش باز و سخن مستغولی کوش از تعلیم استاد فرود یستن  
کافور خوار معنی نامرد بسیار بر شدن معنی میگفت شدن کار پیرانی کردن کسی را نه بر دست نشانه  
بمعنی مطلوب کردن کسی عقوه خوردن معنی فریب خوردن چون شخص بیجان شدن از لذت غری سگ  
مشناس معنی خانه سامان صدرا آوردن سر راه آوردن معنی روان شدن سیم سنجی کردن چشم  
از دل نشانیدن معنی صلح کردن اساس بر دروغ انگیدن در و غلغوی پیشه خود کردن دل خوش  
و خوش دل بر دو بیک معنی کار و کسب کردن بر چوستن معنی یکی با توخت معنی بار گران چون  
دو دو بر دو و پیمپین سر در پای کسی انداختن بکار خود آشفته فرودماندن از دم از دل رها کردن  
بمعنی جنگ کردن تو را و معنی چپه تو نگه شدن چون در با قوی قوت شدن چون کوه سر سر و دل  
معنی امیر الامرا فضل در از خواندن بر کسی معنی طول کلام اذن با کسی کج باختن و با کسی چیر باختن  
هر دو معنی ناسازی کردن با کسی زمان ساز کردن معنی نظیره کردن بی کم کردن معنی سزای یافتن  
روز شب را بفکر سپردن نظیره تازه کردن بطور و خیره جواب سره و اذن توان نشیستان  
بمعنی اهل یونان از جای یار بجای کشیدن معنی نقل مکان کردن ساکارا بر سنی راه و در یار  
بر آید بر مرده راه برستن جدالی گرفتن از همه شغالی کج خراب گرفتار سرور جهان آوردن  
بمعنی جا گیری کردن کر آمیزه شدن مرکب بر کسی مهر ز خلق سستمن گویند گیر شدن بی شرم

یعنی مبارک تهر بدنی و دوشی جانبی که مکرر و خاصه گان یعنی خاصه ان خلوت گرامی کردن یعنی خلوت کردن  
 توی پلنگ داشتن از هیبت بگذشتن نبوی شماره برون یعنی عارف شدن سر انجام بریدن  
 یاری دادن یعنی مدد کردن رنگارنگ شدن ورق صورت از غضب یا از خجالت تسلیم بود بر خاک  
 زدن نام عهد خوانده بر کسی دیدن بدین و دانش گراییدن عرض کالای خود کردن معنی متاع  
 خود نمودن بره ریستگاری گذر بودن از لوح نا دیده درس خواندن یعنی نادانسته سخن گفتن  
 نامردم یعنی نادرمان یا تفرکی دادن یعنی فریب دولت دادن راه عهد بر خود بسته داشتن  
 در میان دو کس گرد آوردن معنی دو کس را با هم جنگا زدن کین با کسی داشتن تفراد کسی از  
 پنج دین بر کردن بستگی گرایدگی کردن بر دل مردم چهار نهادن تحت روی کردن درشت گو  
 نرم گو شکم بنده یعنی حریص طعام راست کرین بودن گزید یا فتن از دولت و در امر کشیدن  
 غنچه خوش غنچه تفر دیده را سپهر دار خود کردن سرور با شکوه گوهر تراود معنی پاک ذات گوهر  
 نهادن یعنی خوردن و خواب فریفته شدن ترشت روحش روح تحت کوش در کاری سخن باز هم  
 گفتن معنی سخن ناملام گفتن درنگ آمدن معنی دیر کردن همان گیر شدن معنی داو خواهی کردن  
 گزید دیدن معنی سرچ دیدن تا ساز گفتن کار ساخته شدن غم ستوه آمدن از سرچ ستوه یعنی  
 عاجز و قصه را با زحمتن چون مار عقرب زده چسبیدن تپ زده یعنی صاحب تپ بهم ساختن چون  
 باران محرم تهن طفل زیاده خندیدن تنگ فکر فروختن معنی صلح کردن سر که دادن یعنی جنگ  
 کردن توی آرم شنیدن تمام کاری کردن پشت بسته یعنی قوی پشت از حیرت سر انگشتن یعنی  
 لاجواب شدن در گفتگو شکفت در ماندن معنی متعجب شدن ناخوار و بسته نامرد و تکلم و زبان  
 انگشتن کسی را سبب معنی زمام کسی بدست ظالمی انگشتن یا تنگ بودن نام همیشه جستن و با نجوی  
 کسی را بسته طنده دادن توی دیگر فرد خواندن معنی تقریر را میدل کردن چیز زبان معنی خوش تقریر  
 بستن شانه چتری از کسی کسی را رانان چون گس از کاسه یک خانه عیال داشتن سخن گستان  
 کشادن معنی بیدار بستن سخن گفتن در تفرود بند از کسی برگشتن یعنی ربا کردن کسی تا دسب کردن یعنی  
 آوب آوختن تحاکا که معنی گنگار زبان فردشی کردن معنی فصاحت سخن کسی باب دادن یعنی  
 نامسته داشته تهر اول کسی سخن کسی بسته یعنی لاجواب کردن کسی دل گرد شدن بکاری حقن در چیزی را

پاستوری و گشتن مشتری شدن معنی خریدار شدن برده شده مشروط است معنی ابقای و عدم کردن  
 عروس خوابی کردن معنی بریدن و تشکر نمودن و آوردن در بزم شادوی بزرگ از مخافی که استن از  
 نانه مشک و ملل کافی در گره خای هم آوردن بسیاری که خلق باور نکند نظر آفت از رویم حسین و طایفه  
 آوردن بر بزم شادوی کردگار گشتن معنی فکر کار نمودن ماه را به بیان از یاد دادن معنی گفتن کردار خوب  
 بازشت رویی گنج و کوی بازار که استن بائین بندی رنگها مشکر ریز کردن بر حبله عروس قرار  
 بر سنگ زدن معنی برگشتن از مشوق و غیر آن سنگ بر فتن زخم کردن از سر سخن خبر دادن راست باز  
 کردن عروس نوعی پند پیرانه نمودن از حال کسی خبر دادن کار خود است گنج جای گرم کردن معنی  
 ساکن بجای شدن چراغ جان فروز پند افروختن تنگه خورد بر دیوانه پیشین معنی دیوانه را داخل در استن  
 بر تنگه کار کسی خندیدن معنی بر کار کسی خندیدن مصلحت در خواستن از کسی دست در کردن آوردن  
 بسته فعل گیر شدن تیاق و اسبی سیاه را اول راه و بی راه رفتن چون نانه بهشت کوه چشما و خوشبخت  
 خرا و صمیم او در تنه بدین معنی در استن مرضی کسی بود که نذر کشاوند یا گرفتار در هر شهری تمام دان  
 بودن خاکی نسا و معنی شخص متواضع طلب گشتن زیر پای کسی تنگ دلان سنگ نشان بستن  
 بدخیمان دست بند بستادن معنی دست بسته استادن یک سوی آزره داشتن شکفتن کاری  
 دیدن از کسی حصا جهان اندو او و همش ساختن خسته روز بستن شخص مبارک بر آه خود است  
 شدن معنی روان شدن یا تقدیم عهد خنجر و اسن معنی مرد بزرگ میل چون گل در چشم کشیدن یا در  
 دمو افقی کردن با کسی یک معنی نیکوختن پایتختی جنگی نگهداشتن بر بنده خود و ایت نداشتن  
 معنی حاکم بر غلام خود نمودن در کف کسی خریدن معنی در پناه کسی درآمدن فعل با برش دادن  
 معنی متابعت کردن بر در عاشق نشستن کسی بستن دل از دست دادن و دوست آوردن  
 افتادن با معنی در دست رقیب آمدن مشوق در نشین بلبل آمدن زارع که از خانه بی شدن  
 بارغ سبز سره معنی سبزه در جاده و نظر سامری آوردن به بر پیای معنی دادن عقاب کسی نقل کردن  
 بنز آوی خود کسی را نشان دادن خنجر بستن خوب ترم کردن که استسما به در نشان از کسی معنی  
 کسی شدن با پسته خود در از کردن معنی نشان کردن از پسته استسما معنی پند دادن  
 و پند دادن استس از مرز مرز و از پسته گناه استسما معنی پند دادن از کسی معنی پند دادن

آوردن گشاده چون منادی همنی فدیم میسی بر چتری نمودن عین عقل بر شیر و در غنچه زدن یعنی غنچه کرد  
 پی و پی نهادن یعنی پیروی کردن قدم خنیاک زدن یعنی قدم زدن در راه عیب رقیب نیکی  
 عاشقی غیر بیغی صحرانوردی گشتن موتی سر یعنی پر نشدن بند بر نامه لیستن یعنی سفر کردن تمام  
 نامه بست کردن نیز همین معنی سفر ندیده بستن شخص خاص کار خویشدن دوست بودن کرده  
 آتشین کتایه از جوانی سیر گرفتن بستن سیر کردن جوان پاکیزه برادر بزرگوار گنجه آشتن یعنی  
 عقید کردن نشان از کاری پرسیدن خویشدن را بان معنی آزاد و غسوت کشتن بطبع آرام گرفتن  
 بستن بر غیبت تمام آرام کردن دست شدن چاره بستن از دام عقل با بستن معنی در بند عقل نبودن  
 سوزد بیخیزدن معنی فغانه برداشتن صد رنگ چاره کردن معنی بسیار علاج کردن بهترین کاروان  
 کام معنی رقیب فدیم خوشگامی هم حال معنی هزار طریق عاصیان گزیندن غرض پرستی کردن گشتن  
 از دست رفته کردن سست نهادن راحت گرفتن رتو بر همین مرده نهادن گزیندن بخون  
 دیده شستن مرده بخاک و خون بر اینستن مرده از آب دیده بخور و خوبی گذرانیدن صدوق  
 لیستن یعنی صدوق درست کردن ذخیره و لطیف انداختن میوه باغ جان معنی نور زنده  
 سپاسان بردن معنی تمام کردن قصه انگشت کش معنی قصه نسیخ کسی را عزیز آوردن معنی نگین  
 کردن کسی را قیمت خود نگین داشتن معنی با خود آوردن آمد شد خلق برخاستن معنی مقصود شدن  
 آمد و شد بر دم گسستن روی معنی شخص هر زه گو از رخ و نغمه دور شدن بر جهان بستن  
 بگنجینان چینه بستادن که می پیشین کسی تظار انگشتن یعنی نشان کردن بر لذت انجمن پانها  
 چینه ترک انداز کردن تا به انحصار راه پذیر شدن گل را بخار دادن معنی خارا گزیدن بجا  
 چینه بستادن معنی بستادن از انحصار معنی پناه آورده بادعا بر کسی رسانیدن  
 زنده و سجا به خود رسیدن کسی را اگر کسی گشتری کردن ستایش گرمی و فنا گرمی کردن  
 گشتری بستادن که بر نماند سخن سواد جلالت آن صرف از مویین و صرف دیدن هر دو  
 بیکدیگر پیوسته بگردان در پیوسته نمودن معنی بی نصیب شدن کاروان بر باط بردن  
 بردن بهر صورت و سزا زدن معنی بردن متوجه شدن کار کردن بر کار بوقت  
 نبردن یا پیوسته به باط بردن بهر صورت و سزا زدن معنی بردن بهر بوقت خود بخش

کار کشانی کردن یعنی شکل کشانی کردن چاره گیری کردن بر سستی کش کردن و سبب را فراموش کردن  
 کنایه از ضلالت و تلافی سرانی کردن یعنی مدح کردن قرائح دست یعنی کریم بنگار طرازی کردن  
 نغمه یعنی بدو عا و خواهر شدن یعنی خواهر شده چون نغمه درون از حشیدن سحر و جبر و نغمه یعنی سپید  
 خبر و تواتر کردن کجائی یعنی در چه شبانی زخمه کاری برون مطرب ستم گفتشان کردن تربت کسی  
 بیمار یعنی احوال گیری و غم و ماوا کردن یعنی توطن گزین پی آورده یعنی سرانجام باخشن کاخ قافیه  
 سرور کلام استادان آده سینه یا رغف است پند یار که نام هلو انی بود بدست یعنی بدذات -  
 بساط اندوه یعنی بزم نغمه کلیه کشایش بدست آوردن راه پیش گرفتن یعنی روانه شدن بر راه دنیا  
 معشوق گرفتن سببائی مریم نظم گسترده سخن پیاورد و سینه ساغر افغان کله و جرس افزون از آواز خود  
 پاکشیدن بقوتی انصاف کار کردن کشت زار هر کجا فرو بسته حفظ کاری کردن زبان آه رسته  
 شاعر کار بستن یعنی کار کردن سرگشته شدن چون حلقه در طرفی مغز و چون خیال بازی کردن  
 سرور زمین نما و سبب شغف متواضع سستی خاک و باد خوردن یعنی آواره گشتن تجار و خفاشک مشغول شاد  
 از گلستان بالا طلبیدن و آواز پوی کردن بهره یعنی ترقی طلب شدن از شغل تپه نشین یعنی  
 بیکار بودن تپه روی کردن یعنی شمارش چون هوایا هر کس ساختن چون آب در هر رنگ نمون  
 التماس کاری کردن یعنی عرض کردن جا و نمون جهان بودن سحر از سخن انگیزتن شکفت کاری آهوا  
 نمودن سخن چون در کمنون راندن در بر سله مدح کشیدن ضعف حالت داشتند آندیشه قرانت  
 داشتند یعنی بسیار پرسیدن ریاض شدن رخسار قصه از مکتب بی بهت مسیح خواندن یعنی تلاوت  
 قمری کردن از اثر نظم زبان جدا صم کشادن تپه بکان یعنی اشعار آواره کوپال و غل گرابی پشیر  
 نمایان یعنی دعا بازی که برن غصه راندن یعنی عملین پشیدن آفتاب زدن نقایح یعنی تعجب  
 کار کس را شوریدن یعنی خسته اید کردن کار کوس بر چل زدن چون گل بو سس  
 بر دست زدن یعنی دست بوسیدن آزار کشنده کردن یعنی رنج کشنده کردن  
 باطن نظارن یعنی در نمایان فرزند خدمت نیک خو بودن یعنی خود ان خود پند گرفتن حریمانی نمودن  
 یعنی تهر خوب و زیدین همراه و بهتیم سینه سطره هم آواز راه نیز یعنی سفر خضر پالی کردن یعنی تهر کوه  
 احتیال بازی نمودن یعنی میان روی کردن در هر کار سبب کشیدن کردن نور سندی بطبع بستن یعنی

دش شدن بقالی شستن یعنی خناعت کردن نشانده شدن یعنی سرانجام یافتن نیم سیر نمودن یعنی کم خوردن  
عقراوت بجز خود نمودن بر تنه موم نهادن یعنی رعم ولی کردن به گردن کار خود درست کردن  
و شغل زیتن فرو شدن شکوه از کسی یعنی شکوه نکردن تحصیل ولی به تمام خندیدن بر خاطر مردم کشیدن  
چیزی یعنی نیاوردن چیزی در طعنه باز کردن شخص با سنگ و سایر بینه شخص با شکوه عقده بستن  
بینه طلب گتهالی کردن خواهش انگیزش و خواهش گری کردن بینه خواهش کردن درم دار بینه  
دو نندگی را در نیمه فرو گذاشتن یعنی به عیبی کردن کسی بیاری بیعتان شدن یعنی مستعد شدن  
در داده مرشد بودن میان بستن یعنی عهد بستن بر راه و فاجعه و تمیزه کوشیدن دل کسی بدست  
رفتن یعنی مزاج در آن کسی شدن شریک لطف بکار کسی کردن گرم شدن چون بوم از آن شش بینه  
رم شدن بزم راه کوشیدن بینه سفر کردن ثواب یافتن از فعل نیک میانجی انگیزش یعنی ایچی  
مرستادن راه دستگیری یافتن در بر رخ زمانه بر بستن یعنی ملاقات نکردن با مردم از سیم ناسم  
خوشبو شدن همان آبروی طاق بودن همان دوست بودن چون خلیل بقره از عثمان مراد صفت  
بودن که زودند و از چون عروسه بودن یعنی فرزیده طلبیدن کام لطف بر او داشتن در شیر جوت و فانی داشتن  
بقره مرغانی پرورده شدن تلوخ بینه هم کتب تمام نیک فریب شدن ریج از دماغ دوستان  
بودن تبریح ظرفیت برقع از جمال راز برداشتن بطنه سخن گفتن معروف ترین زمانه بودن در هر  
بهائی چیزی پدید آید اگر کردن یعنی تعریف چیزی کردن پندخ دادن گل پرستی کردن بینه دوست  
بر داشتن گل و بران شدن کار دوست زورند داشتن نازنین جوان بینه جوان خوب بصورت زیبا  
بر نیک دیدگشودن یعنی سخت دوست گفتن بشیر جواب سخن کسی دادن آفت نارسیده دیدن  
بینه دو بانه پستی کردن مردی نازیده بینه مرد بکس اهل قبیل بینه خویشاوندان سلام دادن بینه  
سلام کردن در خوشی دادن کسی را عمامه فلکدن گرفتن خون کسی کردن قائل را عیب بزرگ  
داشتن آهمن مرد کوفتن بینه کار بیفایده کردن آرزو پرستی کردن بکلام دشمن ماندن خرمین  
بیاو دادن یعنی عجز جنای که در ... آه لیان یعنی ماضی دو زمان مردی باسی بینه شخص مضطرب  
بمشکوه است شدن از کسی خنیزه پدید آوردن کستی کار بکام خود آمدن بینه بکام خود رسیدن بینه  
است ... آه زنت آه داده و خود فرمان برود داشتن مرد بینان زنده بینه و ناده جاسور

۲۳۶  
 تکرار  
 مکتوب گیرند سخن چین بت گریستن سازنده بت رونق کار گریستن بی عطار و عیش شخص گزیده بستن  
 شخص خوب آفرین خوان شدن یعنی آفرین گفتن بلا بر سر خود آوردن نیکو آه بستن دوست  
 ز غبار خواه بستن امان طلب و پناه نهادن چنانچه فشرودن بریز بستن خوب جنگیدن یا باد فشر  
 چراغ کشادن بستن غرور کردن و بر باد شدن تیر زدن بستن وقار مرد مردم شناس بستن  
 معرفت و بخشی خوب سوخته بستن بازاری تمدن آفرینی کردن بستن توکل بخدا کردن و اطلاع آفرین  
 آفرین رسیدن کسی یعنی پیشی رسیدن کسی و اثر کردن دعای بد چون شیخ گوهر زبانی کردن کرده  
 اور از نهفته باز کردن مرد پوشیده راز پذیرنده هر شدن بستن متابعت کسی را از جابر انداختن  
 بستن متروک کردن و تحمل بستن خراج و بار یا فتنه دوستی بستن روزگاری بستن بی عقل خدایا سخن تکر  
 پذیرنده ناکو کردن پی بر پرده راز بردن بستن و اتم راز شدن از خود شمار گویشتن یعنی مغرور شدن  
 تری کردن یعنی گشتی کردن در خراج بر خود بستن بستن مسکه کردن پیوسته خواری یعنی بسیار خوردن  
 جهان در شرم مرکب انداختن یعنی پیشکش بزرگ کردن پیشکش پیش کشیدن سر نیزگی یعنی سردار  
 قدر خود از زمین بوس گهی خردون گزیم نگردد آشتن غم ساز کردن یعنی همیا کردن غم ساز کردن  
 ساختن کنایه از کار عجیب کار سجدیدن یعنی کار کردن حیثیت کش یعنی سائیس شوم بی بستن  
 غمخس قدم چون موی از خمیر بر آوردن کسی را آگاهی رسیدن از دوستان و از کار غیر آلود کردن  
 خاک بلب یعنی خاک بوسیدن زمین راز راز و د کردن بروی یعنی روی بر زمین نهادن بسیار  
 کردن خوبان هست بکاری دادن پوشیده روی کردن بستن شرم کردن شوریده راه یعنی گراه  
 بت از خار آفتن بستن بت اورست کردن از سنگ نقش بر خاره بستن نیز زمین یعنی زمین  
 طلسم یعنی شکستن طلسم رنج بردن باسید راحت چند منزل راندن بستن علی کردن چندی بزیل یا حبیب  
 باه بر آسوده گشتن بستن تمام شدن سفر اندیشه رانی کردن یعنی تیر رسیدن مرد نادیده بی بستن  
 ناز پرورده سست پای و چسبیده دست برد بستن ناتوان رخت برهن کردن یعنی سوزان کردن  
 از دست رها کردن یعنی فرمانبرداری نکردن گویا کردن یعنی هیچ کردن رده شناس یعنی بلد آرام  
 سازی کردن کشتی کش چاره ساز بستن طالع در کام شیر رفتن بستن مردن و پاک برناختن از چنان  
 بستن بجای ترک دنیا کردن در خطر گاه جان آمدن بحر بگاو نمختن گوش شدن و بکاری بلاد دیگران بستن

تعصیت رسیدگان سرگذشت بر سر گذشتن طلسم پروازی کردن چاره پروازی کردن از گرمی کباب شدن  
 ز نام سوره چیدان زینان همان نواز نیکو در هر دو خمی دووان دوشستن رفتن سلامت از سیر سینه بیار  
 شدن در سینه قاصد فرستادن یعنی تمجیل قاصد می فرستادن خط و سلب زدن یعنی تراشیدن خط  
 و برودت یا گرمی گرمی کردن یعنی سرد کردن چاره گرمی کردن یعنی ماساژ کردن پیش را از جان گرمی  
 یعنی آرامیدن از دوش نالی و عطر زین عاشق و غیر آن از غم که آغوشن تن کسی را از سوز و درد و سوز  
 و اوان یعنی نسلی کردن کسی جاوید پای نام بنسینه همیشه بودن نام عزت نشینی کردن یعنی گوشه کشی کردن  
 محل گش از می کنایه از نفس ماتم که عطر با برین سالی کردن بخشش گرمی کردن چاره دست کردن از  
 نم هر رشته کار پرید بودن و خوشی دیدن خدمت شایسته کردن صاحب و دوان مخمر زبانان مشهور  
 زبانان یعنی شاعران و فیحان و رس آموختن و ملازمی و متدی گستاخ رو یعنی بی شرم به تنهایی خود  
 گرفتن چون عفا هست پرده از کردن رو بخلوت کشیدن بر حال و جوانی مبارک بودن کسی خندنگ از  
 سلطت جوانی افتاد یعنی پر شدن مرد و پوسناک فرج گوی کردن یعنی سخن خوب گفتن غلام عشق شدن  
 عشق از مفاطیس آموختن آبسد دل عاشق شدن با دور برودت دوشستن یعنی مکر کردن و تفران  
 از خنده بشتن ماه کسی در سیاهی شدن یعنی مردن با هر کس و رامی بودن یعنی موافقت کردن با هر  
 خایع روزگار یعنی شخص به بی حاصلی او خات بسز برنده سخن آید از گفتن از آشاط سبزه می سرخ خوردن  
 بکار خود فرود رفتن یعنی متکر شدن گناه رفته یعنی گناه بظهور آمده جرم بزرگ کردن از دهن  
 بوی شیر آمدن کنایه از ظنی و نادانی و آرد و اوان یعنی فرزند نیامد یعنی جد گرم گو یعنی سخن خوب  
 گوینده سبیل بکر خود دوشستن هر چیزی بهنگامه سرد کردن شکستی با دیدن سینه و بدن عجایبات  
 بر کردن پنجه بر انداز کردن یعنی رده بگری سنگ بر کردن یعنی از رنج آزاد شدن از خود مکر بر جان  
 در اندن و تن خورد و گوشه گذشتن هر سینه یعنی خودی جاوید یعنی سحر و ساحر دست فرو یعنی فروری  
 پی است و استخوان بوسیده شدن از پیری اگر آن گشتن پای از برخاستن بسبب پیری سینه دوم  
 از شرف پدید آمدن یعنی سینه شدن موی سر سینه بودن کسی پاکسی هر دو بزرگی بدست آوردن یعنی  
 حاصل شدن علم و مرتبه پیر سینه سخن یاد کردن بی ترازدادون یعنی بسیار بخشیدن امر و عود از کار  
 کردن مردمانیوشنده پند یعنی سخن یا شعر و فن زدن معنی فریب کردن تعلیم گرمی یعنی ستاد پذیرا شدن



یعنی قبول کردن انبیا و برون بستن فراموش کردن لغزشهای نکلونامی کسی تا گرامی کردن بستن مقرر کردن  
 کسی سینه خسته را فداش کردن گرفتن بستن اعتبار کردن غمی ساز کردن یعنی خوش شدن حرفان  
 غریبت گرامی بستن در دکان و سفر کردن بقال بیگ زادن کسی می در سبک بر طرف جوختن در بزم  
 یخواری آباد گشتی شدن بستن بسیار بی خوردن فرزانه فرزند بستن فرزند دانا فرزند شایسته فرزند با پسته  
 هنرهای فخر کار بردن شغل بستن شغل کردن ربانی بیگ آوردن بیادری هنرهای شدن در  
 کردن مردمان پیش یعنی شمس بسیار شرف چاکش گریستن مستمانی کنداره برگذار بستن پاسبان  
 آشنای دور یعنی آشنای مشفق در کشتان و یکدل بودن دو کس بستن موافق بودن دو کس نمودن  
 نهادن یعنی بقرار کردن استخوان خرد گشتن بستن ریزه ریزه شدن استخوان بر خوردن کفن چسبیدن  
 هوش از تن بیرون یعنی بخود کردن سپاس نهادن یعنی توصیف کردن پادشاه در آمدن یعنی پانخدون  
 سرچرخون پاس ادا بر میان بستن کار عجیب نیائی کردن یعنی نگهبانی کردن فکر نماند ریشه فرو بردن  
 هر دو یعنی ترسیدن زنیامی شدن بستن پناه جستن رخت در سایه کسی بردن نیز زمین یعنی زمین بستن  
 بستن بر یکبار و این دو عاقله کردن یعنی و معادادن بود گامی ایام با سوختن بستن خیر بودن مرداوی  
 از ملک پییب عیش شربت پناه در رخت گفتن جواب سخت دیدن از کسی بستن جواب شوخی شنیدن  
 از کسی بر پشت خرد رخت بستن کوچه کردن در کار چسبیدن یعنی مشغول کار شدن که بر میدان  
 بستن یعنی بر خود ظلم کردن تیره اختراست بد بخت کار تباہ شدن و سخن خلایق و دشمنی قاتل بدو زدن  
 از کار کسی برود آمدن یعنی چهاره کار کسی کردن نام کسی بر پنج زده یعنی گنام کردن کسی فریب فروش  
 دادن یعنی بسیار فریب دادن خشمنا خوش بر کسی کردن بستن بسیار خشم بر کسی کردن بردن  
 آوردن کسی از دعوی مسیری گرم کشی کردن چهار کس بستن دشمن پیر باوده مغرور بستن بسیار بر سر  
 بستن نرساییدن در اول قاصد ددی پیش آوردن بستن در کار کردن مردم شرم گزار یعنی مردی شرم  
 مقبوضت گذار یعنی نامح از رای بردن کسی را بستن بی عقل کردن کسی را پیر آردوه پسته یعنی پیر کردن  
 زرد گ شوره نم افکن کنایه از بیجا صلی گرم شدن بستن خشک گین بر شدن کنایه از کسی سخته اندازن بستن  
 نال بستن بر کسی در گنایه از مردان کنایه از عاجز شدن کسی که کار گزنی بخار آوردن بستن  
 باخوی کردار بستن از او خسته هم چکر خوش بستن خشم بسیار خام خوی کردن یعنی عطف از او کردار

کبریا برین بود کسی یعنی شکر کینه از کسی کردن بر آسمان سنگ و خاک انگشتن کما به از زبان مرفوعه کردن تغییر  
 بر پای خود زون بمنه خواب کردن کار خود کسی را از زغار بردن یعنی بخشم آوردن کسی را برات سهل از  
 بین دادن یعنی تحصیل حاصل بر روی دریا پل بستن کنایه از کار عجیب و غریب و آراستن یعنی خود  
 کردن ز تهرنی کردن و یو کسی را بمنه افرو کردن شیطان کسی را آسمان سنج و طلوع بین و آگاه کار  
 سیاره باقیاس و مزاج مستفاس با نجم افلاک و آخر شارب طالع پیروی ستاره شمردن آخر کمال  
 بمنه نجم علم فلک و استن بمنه نجوم و استن مهندس نامی یعنی هندسه دان مشهور و آخر شناس و مهندسه  
 سپهر و صدرا نگیز و آرنخلع شناس و آرزوی غیب نقاب کش برانست زینج و اصطلاب و سپهر شمار و  
 وقت شناس و در صد جوان و هفت فلک در پشت خضر وارنده در عهد بند مبدی بمنه نجم کبریا و خاندان کبریا  
 و تندرست ز خود کرده کار و بر همین کار همه بمنه سمار سیمار و تشبیه و شمار نامی چنین معنی از شکر گزین  
 در ساختن بنا برای خرنی سبک روی یعنی شخصی پاک و پاکیزه سنج درع انکساب ز راه ساحل یعنی ز راه  
 خشک شب زنده دار تصانم الهی بمنه امام روزه و از نزه مرد صوفی شش درع کیش بمنه  
 بر پذیرگار متنی صلح آفرین و آور پرست یعنی اهل اسلام عیسی نفس یعنی ولی کامل که مرده رازنده  
 کند ساز جنبوانی زدن یعنی گدای کردن آنچه شدن دست سائل از کل خیر سخاوت کلشن نشین  
 فقیر توبه و زهد باز کسی بودن سحر سحر یعنی تسبیح خوان گوشه گیر بمنه درویش قبله پرست یعنی مسلمان  
 مرد فرشته نهاد شخص عزیز زمین را تحت و خورشید تاج دانستن در عالم قرامت آرزو طبع بودن  
 مشکستن بود آهوس پر بکانه مرشد خجسته و م زانو نشین شدن چون سایه بر آفتاب و درویشی بمنه  
 مقصود شدن درویشی پر خلوت پناه آیزد شناس بمنه درویش خلوقی خاندان یعنی ز راه درویش  
 گرد و درویش گداز و یعنی گد استجد بان یعنی اهل اسلام خاک نهاد یعنی شخص متواضع صادق نفس  
 یعنی ولی قوی نویس شرع یعنی معنی گدای حریص زنده دل یعنی ولی تعرب توحید بودن اولیا  
 گدای خوبی در یوزه گرفتاریم اللیل بمنه شب زنده دار پاک و امن یعنی نیکی و پارسا مرد فرشته پسر  
 مزاج پوشش یعنی گدای ساک را معنی فقیر ز روی بی ادب و خدا دوست بودن خدا شناس یعنی و سبلی  
 هم آغوش زده ای فقیر کسی درویش بی سوال پارسائی بی قیاس و اشتن شیخ ایشیوخ نور خاگر  
 گشتن شخصی گداز و پاک ولی بمنه ولی جهاندیده بمنه سبلی و لایبیا این کنایه از فقر نقیبه طاعت انگیز

ختمه حیلله کوز آبل دم معنی صاحب دل مرد دین پرورد فرستاده و ش معنی اهل و عابد نقاش چنگر قلم معنی مستور  
 شیرین رقم مدگل کاری و بکارندگی استاد معنی بدون چون صدف آب را گره بستن بر نقاشی رسانم  
 محبت پیمان معنی مسان صورت نما معنی صورت کاری کردن معنی صورت نگاری کردن چه در طراز  
 معنی مستور نقش بند معنی مشهور حلقه کش معنی غلام دست بهم بستن معنی موپوشیده استادان بنده و پادشاه  
 پرورد معنی ملازمه و غلام چون بنده روغن در دهنان نشین و چه در کفاس و تبرچه پرورد معنی  
 برده فروش غلام خاص الخاص غلام قدیم غلامان مرصع که گریه اند معنی ملازمان و غلامان غوط  
 مسلسل بملوکی دادن کرد و گراستادان غلامان سیاه رنگ چون قطران بنده انگنده معنی بنده کزین  
 گریسته معنی غلام و خدمتگار داغ بر کسی کشیدن معنی غلام کردن کسی را و انداز تسلیم معنی غلام بنده  
 صاحب نو در معنی بنده و فادار و زرم خریدار معنی غلام و کنیز و شایق معنی غلام ترک و سفید گوش و گوشه  
 سفید در بی و همگوش و زرم کردن و خدمتگر و بنده معنی غلام و چاکر خیل خیل غلامان خطای غلامان  
 زرمین که گوهری و گوهر شناس و جوهری همبیک کسی نقاد و تمیزی و قرمز هر یک معنی زهره کلامین  
 بستن با سهیل معنی ازدواج زن و شوهر یکجخت پیرایه عروسی راست کردن چونند ساعتین معنی  
 کتزدی کردن پسر معنی شوهر عروس پرست معنی مطیع زن زهره رابعطار و سیر دادن معنی کتزدی کردن  
 خوب صورتی و خوب صورتی و آمانی کسی از چند شدن که بانو معنی زن مالک خانه زن خواستین معنی کتخدا  
 شدن خانه داری و آقا و خانه کردن بستن خوب خدمت خانه کردن غل بر و سپردن زن جوان از رسیدن  
 زن چونند پاک بستن معنی زن پر مهر گار خواستین و بستن کتخدا شدن خانه داری و آقا و خانه کردن  
 حیثت حلال کردن معنی نکاح بستن کسی را یعنی پسندیدن در شاهوار در صدف رجم و آشتین  
 معنی حاطر شدن زن بار و آرزیدن زن و بار و رفتن و بار و آرزیدن همبیک معنی پیوسته یکجان معنی  
 ستورات بلا یکش سفر معنی زینتی زن خیال فریب خار و یزین گرازل پرده معنی ستورات کتخدا شدن  
 و کنیزک خطای کنیزک چون پری آموخته خلام معنی پیر زن ناوان شیر مرد و چون بسازن زن اهرسین  
 ماشطه معنی مشاطه چون و اید و مسوز بودن سر کشا بودن کنیزان و آملان برگ همای خود کنیزان  
 را بخود مائل کننده دوستان و اید چون دو چشمه بشیر صفت پیران شهر دوستان چون در جنگ  
 آب زعفر + تدا نو نور از تن تاب ریخته + دوارخ چون جو زنبندی چشمه ریخته + چو غفلت

زهری سرشته - تم سنی غریبی بردهی بسته در دندان بگردار هیچ شکسته - گر آنجائی که کشتی جان نبرد سست  
 و با نیش و یکی دندان بودش - یا آسمن بر نغش و میدان معنی پر شستن و دهقان فصیح و طفل کوش  
 مثال مشهور و دانی سخن گذارند محبت حسب حال و خیال از پرده نماینده و گذارنده کج و نغش بند  
 سخن و انگشت سخن سرایان و تاریخ نویسی و گوینده حکایت نغز و دهقان و فرزانه سخن نزار سران  
 سخن و گفته تاریخی و تاریخ دان و دیرینه و سازنده از سخن و خواص جواهرسانی و جهری و جلالی همه  
 و دهقان پر و قلمه پر و از صاحب خود و بیچاره نگار و دریاچه سورا و قتل پیوند علقه در که گوش  
 گیتی را از گریه کند و درستان زن خوش لجه و گوهرهای کج خانه رواش و جادوی سخن پیوند  
 و عقد پیوند و شیر و من - و احوال سربست همه بر منی راوی نیز همین معنی تمدد با نحوه کشیدن معنی  
 روایت کردن در آن جوی کردن پر پروانه شدن و دست طیب از نبض ویدن عاشق  
 ببنگ و چاره سگال و چاره اندیش و نبض دان و نبض شناس و چاره گر و چاره پذیر  
 و قیاس گیر طبع و دانی ذراج تر و خشک و قاروره دان و قاروره شناس معنی طیب طیب  
 عیسوی جوش شکاری خام زبون گیر معنی صیلاغر شکار کن شکار زن و صید کار و تجویز و قیام  
 همه یک مثنوی زبون کش معنی قیام و صید لانگ کشنده آهو انگشتن معنی شکار کردن و اتم انداختن  
 بزون گرفتن دام از ایران معنی رها کردن اسپران و دندان از شکار بر کردن معنی ترک شکار کردن  
 بقدح بر کسی ایستن معنی تقدیر کردن کسی بشکوه زنجیر کشیدن دشمن خدا بر معنی دشمن نگاه  
 فرومایگان و دهر معنی سفلیگان دشمن بد نظره دشمن کین تو را آموزد معنی گراه کننده فرومایه گوهر  
 معنی سفر صرف گوهر معنی کم اصل خدق عمل فایده سفله مرد آدمی صورت کامل کریم معنی شخص  
 حیدر در شمشیر شمشیر خاد معنی بد بخت با گر بر معنی بد ذات خصم جانی جرم و جی رسیدن بر ایشان  
 و بدخواه پیوسته در خاد و صریح خام و دشمن جایز دست معنی دوست یحیدر کان کتب کوثر فنا  
 دانش بر پیوسته بدیم خوب در دست بگرنگ نیک اندیش دشمن معنی بد دست سر و پیر آوسمن نگار گذار  
 کل بر در کل ز بدت چاق پیر او گشایش آرا در چین آرا و گشایش پیرا همه بیسته با غبار آرا  
 و دست آت پیا هر یک یک معنی شاعر و سخن پرور نیز همین معنی فضل با و شاه روس دانی  
 ایجا از قیام و صریح سوسل بخراسانی از ۱۲ نظام پهلوان بر روی چنگل چین معنی چهره و ناله و حسین



از پس فواد در میانین کار نامه و اوراد تاریخ طبع چشم گفته حسرتند بیدم تحسین حسین بیع غالب مجوز پارلمان	نبود غریب کوشش کر جمع الغرائب اما کتاب دیگر چون منظر عجائب وارند بسهم معانیم بنیند اگر معائب
---	--

از بهر صاحب من نامش نول کشور است  
وای حسرت گر دزد چه حاضر و چه غائب

ایضاً

بساتین خوش و عهد بهار روح نشنا فوازی مبل خوش نغمه سوز بار داشت درین زمانه خوش مالک اوده اخبار چون نام نامی او منظر العجائب هست ز چشم گویش ندیده فلک نشنیده است هوی سال پس از طبع خواستم غالب	بگشتان در صحنه نسیم کرده علف ز شاخ مسبر گل سنج گشت چهلوه نما شود از سپ طبع این کتاب حکم رفا غریب آمده اسرار با از و پیدا در احوال چمنین ناز و قوسه پایا باز چه فائز من این چنین وزید بهیا
---	--

گوی از و بهر دستت بگردم ز و در  
شکفته گشت تب گشش ملافت ما

از طبع وقا و تازه کننده کلام افرو کس  
خلف امغر مولوی سید محمد رضا و همکار  
شعر و سخن سید عزیز حسن

تالیف نموده چون منتیل کیت نقشی نول کشور طبع کرد چون خواست عزیز سال پیش	در مصطلحات یک کتابه اسلام در وقت خوش و سرور انشا از چو ششده ندا سے پیدا
--	---

که به جمع و بهر دستت بگردم ز و در  
دیگر چو غلام سید محمد رضا و همکار

سفر نایب منظر العجائب از زینبیه قلم مریم شکو جامع علوم و فنون و جلی عالم کوزی  
 حضرت مولانا شیخ محمد صادق علی غالب کنه نوی سلسله القادری

ای منظر العجائب عجیب از ازل تا ابد ترا شنیده اند و در استکه شاهان روی زمین زیر نگین تو اند و زمین  
 جزو نگین پرستانه غرائب قرن بر تخت عرش برین تو نهاده اند و بجز سر بر آری قنوت و در رکعتی  
 نبوت پناک گوهری عطا کرده که نظیرش باور گیتی ننشاده بر زمین طراز آن گلشن سخن آق که نو بهار سخن  
 دوام آب و رنگ تازه بخشیده و مانند نسیم نور وزی دوام گل آشنائی در سلامت گیتی بخشیده خاطر گلگامای  
 رنگارنگ همچو بساط گل چمنان چیده اند پوشیده مانند که کتاب مظهر العجائب در سینه جبری که تا در زمان  
 بلافت و فداست شهنواز میدان ذرافت و طلاقت صاحب لطافت جمیل آرزو مساجیان فرست  
 سراسر جلیل شاه راه سخن اولیل میرزا محمد حسن قنیل مرحوم حذر این شان در فریب آثار مستهجن است  
 و در کلام اجماز نایبهای مؤلف است که این عمارتی تمام خوشترین اجسمن ناز آری است و نقد جان و کلام  
 و لباخسته و آن او ستارگان فرزانه زینبیه و شعر هم آینه سخن و در آینه بی بزم شریعتی و نظم کلام  
 چنان مهارتش در مصلحت نادره شیوینگی است که محمدانان صاحب ذرافت را بهنگام خواندن  
 و چون از فوش شد و شکر پر تیر و بهر اصطلاح او چنان ننگ آینه که طبع پاشنی که این مانده سخن  
 از شور لطافت او کام و ناکام طبع دادند آن تیز بهر تماشای این رعنائی سبیل سوزناخته گویو کلمه  
 فرگس دید نگاه آهوشی باید که از نکات رنگین و رموز سراسر آینه لطف بر دار دو بهر غنچه طبع  
 شگفتگی خاطر هم رساند حروفش نشود نماند سخن روز به در دانه نقدی کاستان در گردان  
 قفل افلاکش بکلید موج لطافت اگر کشاید و بهر اصطلاح سوزنات بوزن آینه سوز که شکر  
 کاشته شده کشادش با عجز و بیسی و پاید بارک الله بر شکر آینه سوزنات در باره نام پاک خدا  
 قرص گل و شراب ریگان آینه درین نقشه و تزیینت آینه و در هم گامان و تزیینت آینه و تزیینت آینه

مصرخ و گل و صیوان فرا هم آورده این نیکو بجان و کلاش در دوستان گلشن دانش بهشت  
 بهشت خسروی و شاهنامه فردوسی موسی و دیوان چهری دارند بجا است سز سو نامیده بود  
 این گلشن و چرخ از آب گردی سزوروش چون این نسوزد و فریب همچو نازک اهلان عین زینت  
 و زینت در جلوه حافیت و پرده صفالت از هنگام تصنیف تا این وقت لطیف نشسته بود دست تا جوی  
 تا دامن این لطافت نشان نرسیده بود و نگذشته بجان معنی رس و دقیقه آرایان صبح مغرب نگاه سراسر  
 دیدن تمامی داشتند و محروم میبوس بودند درین هنگام فرحت اخیر از پیشه ایستقام صاحب اجزا  
 دانش و فرستاد دستور فی الاطراف و الاکان مشهور جناب نقشی فنون کشور صاحب زمین و جو  
 تامله از کوچی تپه سید محمد صادق علی لکنوی که ملازم محترم ایستقام صاحب فرموده بر وی نفع مانی  
 یافتند و خانم در مطیع و اجب الاقترام لکنوی خود به راه اکتوبر بهشت مدع مطابق شهر شبان المظلم  
 لها طبع یوشانیده بهر هفت گوناگون بقصد زینت بوقلمون طیاره را ایشان بخشیدند شاهان  
 قوی شوق و شگفتان صاحب فوق را هر چون منت خویش منم مودت هر کس که فخر و دانش  
 و پرویا باین کتاب الاحباب گردید و معروفت و مشهورت و دعای ارتقای ترستی معروض و است  
 صاحب طبع و الا مقام گردید که هزارها کتب زیر طبع در آورده همچو گنج شاهان و رایگان فریاد  
 خود روانه فرمایند و زبردتر ترستی های علوم به بخش چون اذیت تمام بدع اگر دید  
 قلم هر یک سلم سکوت و رزید فقط

مصرعه

براجابت زینت عاها منبت سیاربا





